



معنا و مفهوم نقد در آثار قداماء

در کنار این کتب باید نقدهای عالمانه و هنری ابوحیان توحیدی در آثاری همچون «الامتناع و الموانسه» و «الهوامل و الشوامل» و نیز نقدهای دقیق «جاحظ» پیرامون نقد شعر و ادب را باید افزود.

معنا و مفهوم نقد در آثار قداماء در تاریخ فرهنگ اسلامی ایرانی متون و تالیفاتی به نگارش در آمده اند که رسماً عنوان «نقد؛الشوامل« یا «عیار« دارند که از آن جمله اند:

نقد الشعر، اثر ابن قتیبه

عیار الشعراء، اثر ابن طباطبا

نقد الشعر، اثر ابوالخراج قدامه بن جعفر

نقد الشعر، اثر ناشی

در کنار این کتب باید نقدهای عالمانه و هنری ابوحیان توحیدی در آثاری همچون «الامتناع و الموانسه« و «الهوامل و الشوامل« و نیز نقدهای دقیق «جاحظ« پیرامون نقد شعر و ادب را باید افزود. گرچه اکثر این آثار پیرامون نقد ادب و شعر آن دوره است اما تحقیق و تامل در آنها، نوع دیدگاهها و تعاریف، نشان دهنده مفهوم نقد در آغازین قرون شکل گیری فرهنگ اسلامی ایرانی است. به ویژه که نسبت وسیع و وثیق شعر با موسیقی و نیز جایگاه کلیدی آن (موسیقی) در فلسفه، خواه ناخواه دامنه این مبحث را به حوزه هنر نیز می کشاند. این مقاله بررسی آراء ابن قتیبه، قدامه بن جعفر جاحظ و ابوحیان توحیدی در معنا و مفهوم نقد است.

نویسنده : حسن بلخاری

الف:مقدمه

محور اصلی این مقاله، شرح و تبیین مفهوم نقد در قرون اولیه شکل گیری فرهنگ و اندیشه اسلامی – ایرانی است. در این مقاله با قصد التزام به اختصار، از بررسی گسترده و ذکر قرائن و شواهد کاربرد کلمه نقد در قرون اول و دوم و یا فرهنگ قرآنی و روایی، خودداری می شود گرچه کاربردهایی را در نهج البلاغه (به عنوان یکی از متون مهم قرون اولیه اسلامی) در این مورد می توان یافت، که در ادامه مقاله بدانها اشاره خواهد شد. لکن هدف اصلی، بررسی برخی متون مرتبط با بحث نقد است که به عنوان یک موضوع تخصصی توسط اندیشمندان و متفکران مسلمان مورد توجه قرار گرفته و تالیفات و تصنیفاتی را به خود اختصاص داده است. در این میان نیز، بررسی این معنا با محور قرار دادن مفهوم نقد در قرون سوم و چهارم هجری است و نه حتی قرون پس از آن. علت انتخاب این دو قرن نیز اهمیت بنیادین این قرون در تاریخ تمدن اسلامی – ایرانی است. از یک سو به بار نشستن تلاش بسیار گسترده امامان شیعه و به ویژه حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع)، موج وسیعی از تحقیقات علمی را در ابعاد مختلف برانگیخته بود و از دیگر سو نهضت ترجمه، ابواب جدیدی از معارف را به روی اندیشه اسلامی گشوده بود. ورود اندیشه های یونانی، ایرانی، سریانی و هندی و همچنین شکل گیری نحله های مختلف فکری – فرهنگی در کنار مکاتبی کلامی چون شیعی، اشعری و معتزلی بر تداوم، وسعت و تاثیر این موج افزوده بود. اندیشمندان مختلف جهان اسلام به تحقیقات و تتبعات وسیعی دست یازیدند و تالیفات و تصنیفاتشان پایه های اولیه شکل گیری فرهنگ و تمدن ایرانی – اسلامی را پی ریخت. این فرهنگ با وفاداری خود نسبت به ریشه های اصیل آن یعنی قرآن و سنت معصومین (علیهم السلام)، روحیه وسیع علم جویی و رازگشایی در عرصه حکمت و اندیشه داشت. روحیه ای که الزاماً در بطن و متن خود دارای وجه مهم نقد و نقادی بود.

- تاکید شدید آیات قرآنی بر سیر، نظر، تحقیق، تدبر و تفکر

- توجه وسیع پیامبر اسلام به اخذ حکمت ولو از غیر مسلمان

- و جملاتی همچون «کونوا نقاد الکلام« از امیر المومنین (ع)

و ادله تاریخی وسیع دیگر (که این مقال را مجال پرداختن به آنها نیست) تاریخی سراسر فرهنگی، اندیشه محور و نقاد را رقم زد که در اخذ و اقتباس از دیگر فرهنگها، عنصر نقد و نقادی را بر اقتباس و اتخاذ صرف مرجع شمرده و درداد و ستدی عالمانه و نقادانه، به اخذ آن چه منطبق با عقلانیت و اصالت بود همت گماشت و آنچه در مقابل آن بود مردود شمرده. ذکر دو نمونه رهگشاست:

نمونه اول بخشی از نامه 31 نهج البلاغه خطاب به امام حسن مجتبی (ع) از سوی امیر المومنین (ع) است. حضرت در فرازی از این مکتوب می فرمایند: «ای بنی انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم فعرفت صفو ذلک من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله و توخیت لک جميله و صرفت عنک مجهوله -« پسر من درست است که من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان اندیشیدم، و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویی یکی از آنان شده ام، بلکه با مطالعه تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده ام، پس قسمت های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم، و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیانبارش شناسایی کردم، سپس از هر چیزی مهم و ارزشمند آن را، و از هر

حادثه ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم، و ناشناخته های آنان را دور کردم؛ (دشتی، 1379، ص 23)

این متن به تنهایی ارزش و اهمیت نقد و بررسی در ارتباط با دیگر فرهنگها یا متون را نشان می دهد. نمونه دیگر نمونه هنری است. یعنی نقد کسانی چون فارابی و ابن سینا به تئوری موسیقایی فیثاغوریان. «؛ فیثاغوریان اولین کسانی بودند که پی بردند می توان فواصل میان نت های چنگ را با عدد بیان کرد همچنین «؛ فیثاغورث میان سازواری موسیقایی و ریاضیات رابطه ای اساسی یافت. ولی آنچه او کشف کرد بسیار دقیق و روشن بود. هرگاه تک تار کشیده ای را به ارتعاش درآوریم یک نت اصلی ایجاد می کند. نت هایی که با این نت سازواری دارند با تقسیم تار به عده کاملاً درستی از اجزای آن به دست می آیند: درست به دو جزء، درست به سه جزء، درست به چهار جزء. الی آخر. اگر نقطه ساکن تار، یا گره، بر یکی از این نقاط مشخص قرار نگیرد، صدا ناساز است فیثاغورث دریافته بود که نواهایی که به گوش خوشایند هستند با تقسیمات طول تمام تار بر اعداد درست مطابقت دارند. این کشف برای فیثاغوریان نیرویی عرفانی داشت. تطابق میان طبیعت و عدد آنچنان قوی بود که اینان متقاعد شده بودند که نه تنها صداهای طبیعت، بلکه همه ابعاد ممیز آن نیز، باید اعدادی ساده و بیانگر سازواری باشند. مثلاً فیثاغورث و پیروانش بر این عقیده بودند که مدارهای اجرام فلکی را (که به تصور یونانیان روی کره های بلورین به دور زمین گردش می کنند) با ربط دادن آنها به فاصله های موسیقی می توان حساب کرد. احساس آنها چنین بود که همه نظامهای موجود در طبیعت موسیقایی اند: از دید آنها گردش چرخ، موسیقی افلاک بود (بلخاری، 1383، ص 7)

این ایده فیثاغوریان در «؛ الرسالة الخامسة من الرسائل اخوان الصفا و خلان الوفا؛ یا رساله موسیقی بازتاب گسترده ای داشت و تأثیرش بر حکمای مسلمان (و البته نه فلاسفه) چنان وسیع و عمیق بود که مولانا نیز در دفتر چهارم مثنوی معنوی ذیل قصه ابراهیم ادهم سرود:

پس حکیمان گفته اند این لحنها از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق می سرایندش به طنبور و به حلق (مولوی، 1371 ص 582)

پس از نهضت ترجمه و آشنایی متفکران اسلامی با اندیشه های یونانی و در بستری از فرهنگ نقد و تحقیق، این تئوری مورد نقد اندیشمندان جهان اسلام از جمله فارابی قرار گرفته و نفی گردید. کلام وی در مقدمه «؛ موسیقی الکبیر؛ چنین است: «؛ اما آن چه بسیاری از پیروان فیثاغورس و برخی از طبیعیون در باره اسباب این چیزها گفته اند بیشتر آنها باطل است و سخن حق در آن اندک است..... وعقیده پیروان فیثاغورس که می گویند افلاک و کواکب با گردش خود نغمه هایی موزون حاصل می کنند نادرست است. در علم طبیعی ثابت شده است که سخن ایشان محال است و حرکت در آسمانها و افلاک و ستارگان صوتی ایجاد نمی تواند کرد؛ (فارابی، 1375، صص 22 و 34)

و ابن سینا نیز در مقدمه «؛ جوامع علم الموسیقی؛ در شفا با تأیید نقد فارابی آورد: «؛ و لا ملتفتین الی محاکیات الاشکال السماویة و الاخلاق النفسانیة بنسب الابعاد الموسیقیة، ان ذالک من سنه الذین لم تتمیز لهم العلوم بعضها عن بعض و لا انفصل عندهم ما بالذات و ما بالعرض، قوم قدمت فلسفتهم و ورثت غیر ملخصه فاقتدی بهم المقصرون ممن ادرك الفلسفة المهدبة و لحق التفصیل المحقق: از جست و جوی رابطه ای بین اشکال سماوی و اخلاق روحی و نفسانی با ابعاد موسیقی خود داری می کنیم این روش کسانی است که قادر به تمیز علوم از هم نبوده و در نزد آنان ذات و عرض از همدیگر تفکیک نگردیده است و خلاصه کنندگان نیز از آنها تقلید کرده اند [ظاهراً منظور اخوان الصفا هستند] ولی اشخاصی که صاحب فلسفه ای مهذب هستند با تحقیق، این اشتباهات را روشن نموده اند [ظاهراً فارابی] (ابن سینا، 1405 ه. ق، ص 3)

ما در این جا از ذکر تفصیل مباحثه فارابی و اخوان الصفا که به عنوان فیثاغوریان مسلمان آراء فارابی را نقد و او را در رساله موسیقی خود با جمله «؛ فان قال قائل...؛ مورد خطاب قرار داده اند خود داری نموده و تنها اشاره می کنیم که اخوان الصفا با ذکر ویژگیهای «؛ فلک خامس؛ و مستند دانستن بانگ افلاک به نوای فرشتگان و نفوس متعالیه فلک پنجم، موسیقی چرخ را نه بانگ حرکت کواکب که همان نفوس متعالیه دانستند (اخوان الصفا، 1426 ه. ق، ص 175)

آن چه ذکر شد صرفاً دو نمونه است که نمونه هایی از این دست را در تاریخ فرهنگ اسلامی ایرانی بسیار می توان یافت. لکن این مقاله در پی آن است که با نگاهی پدیدار شناسانه بدانیم هنگامی که در قرون دوم و سوم هجری از کلمه نقد در محاورات و نیز در متون علمی استفاده می شده چه معنا و مفهومی از آن به ذهن متبادر می گردیده است. این معنا می تواند ما را در آشنایی با مفهوم نقد در فرهنگ ایرانی اسلامی و گستره وسیع آن و نیز نسبت آن با معنای نقد در عرصه فرهنگ و اندیشه امروز رهنمون گشته و خود دلیلی بر وجود یک سابقه دیرینه و گسترده از فرهنگ نقد در تاریخمان باشد. پس هدف نهایی این مقاله تبیین مفهوم و معنای نقد در آغازین مراحل شکل گیری این فرهنگ است.

مفهوم نقد

به دلیل فقدان تاریخ هنر در فرهنگ ایرانی-اسلامی از یک سو و گستره وسیع منابع و مراجع ادبی و شعری از دیگر سو و نیز به استناد اشتراک ادب و هنر در استفاده از عنصری ذاتی و برجسته همچون خیال (که اصول نقد ادبی را منطبق بر نقد هنری می سازد) و همچنین با توجه به سابقه عظیم سنت عربی در شعر و کلامهای موزون و مسجع، ما در این مقاله، مفهوم نقد را در آثار ادیبان برجسته آن روزگار همچون ابی الفرج قدامة بن جعفر، عبدالقاهر جرجانی، ابوحیان توحیدی، جاحظ و نیز کتبی چون «؛ نقد الشعر؛ مورد بررسی و تحقیق قرار می دهیم، لکن در ابتدا، به ذکر تعریفی هرچند مختصر از کلمه نقد، ناگزیریم: لفظ Critic (که امروزه در معنای نقد به کار می رود) مأخوذ از Krinein یونانی به معنای قضاوت و داوری است. اما در زبان عربی و فارسی در دو ساحت به کار می رود:

اول به معنای تمیز یا تفکیک نیک از بد. به عنوان مثال: «نقد الصیرفی، الدراهم والدنانیر و انتقدها ای میژ صحیحها من زائفها و جیدها من ردیئها«؛ صراف درهم و دینارها را نقد کرد یعنی درهم و دینار تقلبی را از اصل باز شناخت و درست آنها را از معیوبشان تفکیک نمود

دوم به معنای مناقشه کردن: «النقاش، یقال ناقد فلان فلانا فی الامر، اذا ناقشه فیه«؛ این که گفته می شود فردی فرد دیگر را در امری نقد کرد یعنی در نظرش مناقشه نمود.

چنان که می بینیم نقد در ساحت اول به معنای اقتصادی آن است (یعنی همان که در عرف امروز رایج و شایع می باشد) لکن در عین حال بیانگر مهارت و حذق صراف در تمیز و تشخیص نیک از بد یا سره از ناسره است و در ساحت دوم به معنای مناقشه می باشد یعنی امری را در نظر و برخورد اول نپذیرفتن و در ماهیت یا صحت و سقم آن چون و چرا آوردن.

نویسنده کتاب «النقد الادبی«؛ با کنار هم قرار دادن این تعاریف، تعریف نهایی نقد را چنین می آورد: «والنقد هو الذی یستکشف اصاله الادب او عدم اصلاته، و یمیز جیده من ردیئها« (نقد کشف و شناسایی اصالت یا عدم اصالت یک متن ادبی و نیز تمیز یک متن نیکو از غیر آن است).

نکته قابل توجه این که، کلمه نقد در این جا، دقیقاً ترجمه Krinein یونانی نیست (برخلاف کلمات مترداف هنر همچون فن و صنعت که ترجمه Techne یونانی یا محاکات که ترجمه Mimesis است) بلکه اصلاتاً یک کلمه عربی است. فلذا رجوع به متون اصیل و اولیه اسلامی در تبار شناسی مفهومی آن نقش کلیدی دارد.

این کلمه در قرآن مورد استفاده قرار نگرفته است اما در نهج البلاغه که آن را یکی از اصلیت‌ترین و دقیقترین منابع فصاحت و بلاغت اسلامی می دانند دو بار توسط امیر المومنین مورد استفاده قرار گرفته که دقیقاً هر دو ساحت فوق الذکر را در بر دارد:

- فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا، وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضَمَارًا وَوَعْدًا: پس ترس خود را از بندگان حاضر و آماده و خوف خود از خداوند را وعده ای انجام نشدنی می شمارد (دشتی، 1379، ص 298)

- او تَقَدَّتْ الثَّمَنُ مِنْ غَيْرِ حَلَالٍ فَادَّا أَنْتَ قَدْ حَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الْآخِرَةِ: یا نخریده باشی (آن خانه را) از راه غیر حلال که در آن صورت دنیا و آخرت را از دست داده ای (همان، ص 483)

چنان که می بینیم در گفتار اول، نقد به معنای امری حاضر و آماده و به یک عبارت ظاهر است، یعنی مفهومی که الزاماً در محاورات عرفی و نیز در معاملات اقتصادی مقابل نسیه قرار می گیرد. بنا به این تعریف، نقد امری است که در مابه ازاء ارزش یک جنس، معادل آن، حاضر باشد و نسیه یعنی این که ما به ازاء ارزش کالا مفقود باشد (حاضر و ظاهر نباشد) و در گفتار دوم، مفهوم نقد با تعریف و تصویری که عرف در معاملات اقتصادی از آن دارد کاملاً منطبق است (به ویژه با کاربرد کلمه ثمن) مولانا نیز در مثنوی که خود مبنا و معیار دیگری در تاریخ و فرهنگ اسلامی است نقد را در هر دو معنا به کار می برد:

تو حیاتی می دهی بس پایدار نقد زر بی کساد و بی شمار (مولانا 1371 ص 1061)

و

سوی دیوان قضا پویان شود نقد نیک و بد به کوره می روند (همان ص 804)

اما باز گردیم به اصل سخن یعنی معنا و مفهوم نقد در ذهن و زبان مهمترین منتقدان قرون سوم و چهارم هجری.

ابوالفرج قدامه بن جعفر (متوفای سال 337 هجری)

قدامه، متولد 265 هجری، مشهور به کاتب بغدادی و رئیس کتابخانه آل بویه بوده است. ابن ندیم در «الفهرست«؛ خود وی را یکی از فصحای صاحب بلاغت و فیلسوفی فاضل می داند: «احد البلغاء الفصحا، والفلاسفة الفضلاء« (ابن ندیم، 1381، ص 215) و سید قطب در کتاب «النقد الادبی، اصوله و مناهجه«؛ قدامه را اولین کسی می داند که کوشید نقد را بر بنیاد اصول فلسفی و منطقی قرار دهد. (سید قطب؟ ص 123) و طه حسین در «من تاریخ الادب العربی«؛ او را اولین کسی که از فلسفه برای تدوین میانی شعر و ادب استفاده نمود و به ویژه تعریف قدامه از شعر را منتهای تفکر فلسفی می داند: «اذا كانت هذه العبارة تدل علی منتهی التفكير الفلسفی« (طه حسین، 1982 ص 489)

قدامه بن جعفر صاحب کتبی چون «الخراج«، «صناعة الجدل« و به ویژه اثر مشهور و معروفش «نقد الشعر«؛ است. کتاب نقد الشعر او که رسماً کلمه نقد را بر تارک خود دارد اهمیت ویژه ای در تاریخ ادبیات ایران و اسلام برخوردار است. بزرگانی چون عبدالقاهر جرجانی و ابن اثیر کاملاً از او متأثر بوده اند. او در ابتدای این کتاب، اقسام «شعر« را چنین ذکر می کند: علم عروض و وزن، علم قوافیه و مقاطعه، علم غریبه و لغته (صرف و نحو)، علم معانی و علم جیده و ردیئه (حسن و قبح) و سپس متذکر می شود در مورد چهار قسم اول کتابها نوشته شده اما در مورد حسن و قبح شعر، کمتر کتابی وجود دارد:

«ولم اجد احدا وضع فی نقد الشعر و تخلص جیده من ردیئه کتابا، و کان الکلام عندی فی هذا القسم اولی بالشعر من سائر اقسام المعدودة«؛ کسی را نیافتم که در نقد شعر و تمیز شعر نیکو از شعر نازیبا کتابی نگاشته باشد و در نزد من پرداخت به این مسئله اولی تر از پرداختن به سایر مباحث مربوط به شعر است. (قدامه بن جعفر، 1948، ص 9)

او به جز مورد فوق در هیچ جای دیگر کتاب، از کلمه «نقد« استفاده نمی کند. زیرا آن چه در این کتاب انجام می دهد مصداق عملی نقد است. بنابر این تحلیل روش او در این کتاب، ما را به معنا و مفهوم نقد در ذهن و زبان او رهنمون می سازد. گرچه نفس کاربرد کلماتی همچون تخلص و جید (نیکو) و ردیئه (نازیبا) همان مفهوم تمیز و کشف را به ذهن متبادر می سازد اما مسئله مهم نقد عملی اوست.

قدامه ابتدا به تعریف شعر می پردازد. این تعریف که بر اساس منطق ارسطویی ارائه می شود، چنین است: «#؛ انه قول موزون مقفی، يدل على معنى؛ شعر قول موزون مقفایی است که بر معنایی دلالت می کند(همان) او پس از تحلیل این تعریف و تعیین جنس و فصل آن، شعر را یک صنعت دانسته و غرض از آفرینش یک صنعت را، انجام آن در غایت نیکویی و کمال می داند.

حال معیارهای این نیکویی و کمال در شعر چیست؟ از دیدگاه او، حضور اوصاف محموده و عدم اوصاف مذمومه.(منظور از اوصاف، صرفا اوصاف معنوی و اخلاقی نیست، بلکه اوصاف ساختاری و فرمی نیز هست)

نکته بعدی قدامه بیان این معناست که: معانی، ماده موضوعه شعر و شعروصورت معانی است: «#؛ اذکانت المعانی للشعر بمنزله المادة الموضوعه، والشعر فيها كالصورة؛ شاهد مثال او در تبیین این نکته، موضوعیت چوب برای نجار و نقره برای نقره کار است. پس از این، قدامه اشعاری را از شاعران مختلف ذکر و بابررسی صورت و معنی، برخی از آنها را رد و برخی دیگر را تحسین می کند.(بنابر این، براساس عنوانی که برای کتاب خود انتخاب نموده، او نقد کرده است) در ادامه قدامه، ضمن ذکر حدود شعر(لفظ، معنی، وزن، وقافیه) به بیان معیارهایی می پردازد که از دیدگاه او بنیان تمییز اشعار ممدوح(نیکو و زیبا) از اشعار مذموم(دارای عیب و نقص) اند

تفصیل این معیارها و نوع نقد اشعار بر اساس آنها را باید در کتاب «#؛ نقد الشعر؛ پی گرفت معیارهای قدامه پس از ذکر اجناس ثمانیه، (لفظ، وزن، قوافی، مدیح، هجا، تشبیه، وصف و نسیب) شرح هریک و نیز سنجش اشعار بر اساس آنهاست. به عنوان مثال در مورد وزن می گوید: وزن باید سهل العروض باشد. در مورد قوافی معتقد است: حروف باید شیرین و دارای مخرج سلسله ای باشند.....

ودرنهایت با ذکر معیارهایی برای معانی، فصل پایانی کتاب را به عیوب (همچون عیوب معانی، مراثی و...) اختصاص می دهد درحالی که ذیل هریک از معانی و عیوب، نمونه هایی از اشعار را ذکر و عملا به داوری آنها می نشیند (نقد)

جاحظ: ابی عثمان عمرو بن بحر بن محبوب(متوفی 255 هجری) جاحظ را که صاحب دو کتاب مهم «#؛ البیان و التبیین؛ و «#؛ الحیوان؛ است بزرگترین ناقد ادبی فرهنگ اسلامی می دانند. ابن خلدون در مقدمه «#؛ العبر؛ به نقل از اساتید خود می آورد: در علم ادب چهار رکن وجود دارد که عبارتند از: ادب الکتاب (از ابن قتیبه) الکامل (از میرد) البیان و التبیین (از جاحظ) و النوادر (از ابی علی القالی) و سپس ادامه می دهد: «#؛ غیر از این چهار کتاب، بقیه تابع و فروع آنها هستند: و ما سوی هذه الاربع فتبع لها و فروع عنها؛(جاحظ، 1367 ه.ق. ص 6)

«#؛ طه حسین؛ متفکر بزرگ مصری در کتاب «#؛ من تاریخ الادب العربی؛ معتقد است تمامی مطالب البیان و التبیین در باب بلاغت، می تواند در چهار عنوان زیر خلاصه شود:

1-درستی مخارج حروف

2-درستی واژگان و پرهیز از حروف نامطبوع و متنافر

3-ایجاز و اطناب و رعایت حال مخاطب در جمله

4-حالت های خطیب و هیات و حقیقت او(طه حسین، 1982 ص 482)

مهمترین کار جاحظ این بود که نقد را از اعمال ذوق شخصی و فشارهای سیاسی حاکم بر جامعه بیرون آورد. نمونه ای از نقد جاحظ در این عرصه ما را به ادراک مفهوم نقد در آن دوره یاری می رساند. وی در بخشی از کتاب خود شعری را که در آن از رجم و شهاب صحبت می شود، از شاعری جاهلی نقل نموده و آن را چنین نقد می کند: «#؛ اگر این شاعر جاهلی است از کجا می داند شهابی که در آسمان می بیند قذف و رجم است در صورتی که این معنی از عقاید مسلمین است و این خود می رساند که این شعر را بعد ساخته اند و بدو نسبت کرده اند(جاحظ، 1366 ه.ق، ج 1 ص 37) ابوعمر والشیبانی بدین دو بیت سخت فریفته بود اما گمان من این است که گوینده این اشعار اصلا شاعر نیست و هرچند معنی نیک است اما کار لفظ دارد، و معانی را همه می شناسند باید در صحت و جودت لفظ و وزن کوشید، چون شعر صنعت است و جز نوعی رنگ آمیزی و صنعتگری نیست؛(همان، ج 3 ص 132)

ابن قتیبه دینوری (متوفی 270 هجری)

این ادیب و منتقد بزرگ، صاحب کتب مهمی چون «#؛ الشعر و الشعراء؛ و «#؛ طبقات الشعر؛، «#؛ عیون الاخبار؛ و «#؛ ادب الکاتب؛ است. وی را عالیترین نمونه یک دانشمند در شرق و غرب می شناسند که بر تمامی علوم زمان خویش احاطه داشت(آذرتاش 1363 ص 17) ابن قتیبه یکی دیگر از بزرگان عرصه علم و ادب به ویژه در عرصه نقد شعر است.

نمونه ای از نقد او چنین است:

«#؛ شاعر متاخر را نشاید که اندر این اقسام شعر از طریق متقدمان کرانه گیرد. یعنی برابر منزلی آبادان بایستد یا بر بنایی استوار بگردد [بدین بهانه] که متقدمان برابر خانه ویران و آثار پریشان می ایستاده اند. یا این که سوار بر حماری یا قاطری سفر کند و آن دو را وصف نماید زیرا که متقدمان بر دوش ناچه و اشتر سفر می کرده اند. یا این که بر آبهای روان و گوارا فرود آید زیرا که متقدمان بر آبهای آلوده و راکد فرود می آمدند. یا از بستانهای نرگس و مورد و گل سرخ گذشته به سوی ممدوح شتابد زیرا متقدمان از رستگاههای افسنتین و عرعر و آذریون دشتی می گذشتند؛(همان ص 103) همچنین ابن قتیبه با ذکر شعری از شاعری به

نام مرقش، بر اصمعی (صاحب الاصمعیات) ایراد می گیرد که: «من از اصمعی در عجب ام که آن را در گلچین خویش جای داده است این شعر را نه وزنی صحیح است و نه قافیه ای زیبا، نه لفظی برگزیده و نه معنایی دل پذیر. در همه آن بیتی پسندیده ندانم جز این بیت:

النشر مسک و الوجوه دننا نیرو اطراف الاکف عنم
(نفشش بوی مشک است، رخسارش دینار و سر انگشتانش میوه«); همان، ص99)

عبدالقاهر جرجانی (متوفی 471 هجری)

جرجانی که مولف یکی از مهمترین آثار ادبی قرن پنجم است واز بزرگترین دانشمندان عصر خود به شمار می رود، در مواردی کاملا تحت تاثیر قدامه و جاحظ قرار دارد. سیدقطب کتاب مشهور «النقد الادبی« خود را با چنین القابی به او تقدیم نموده است:«الی روح الامام عبدالقاهر، اول ناقد عربی، اقام النقد الادبی علی اسس علمية نظرية.. (سید قطب؟ ص3) حال نمونه ای از نقد او در« اسرار البلاغة« و«وما مثله فی الناس الا مملکا ابوامه حی ابوه یقاربه«

فانظر انتصور ان یكون ذالک للفظه من حیث انک انکرت شیئا من حروفه او صادفت وحشیا غریبا او سوقیا ضعیفا ؟ ام لیس الا لانه لم یرتب الالفاظ فی الذکر علی موجب ترتیب المعانی فی الفکر؟ فکد و کدر و منع السامع ان یفهم الغرض الا بان یقدم و یوخر. ثم اسرف فی ابطال النظام و ابعاد المرام و صار کمن رمی بالاجزاء تتالف منها صوره و لکن بعد ان یراجع فیها بابا من الهندسه لفرط ما عادی بین اشکالها و شده ما خالف بین اوضاعها. و اذا وجدت ذالک امرا بینا لایعارضک فیه شک، و لا یملکک معه امتراء فانظر الی الاشعار التي اثنوا علیها من جهة الالفاظ و وصفوها بالسلاسه و نسبوها الی الدماء و قالوا کانها الماء جریانا و الهوا لطفا و الریاض حسنا و کانها الرحیق مزاجها التسنیم و کانها الدیاج الخسروانی فی مرامی الابصار و وشی الیمن منشورا علی اذرع التجار کقوله:

ولما قضینا من کا منی کل حاجه ومسح بالارکان من هو ماسح
وشدت علی دهم المهارى رحالنا و لم ينظر الغادی الذی هو رائح
اخذنا باطراف الاحادیث بیننا و سالت باعناق المطی الا باطح

ثم راجع فکرتک و اشحذ بصیرتک و احسن التامل و دع عنک التجوز فی الراى ثم انظر هل تجد لاستحسانهم و حمدهم و ثنائهم و مدحهم منصرفا الا الی استعاره وقعت موقعها و اصاب غرضها او حسن ترتیب تکامل معه البیان حتی وصل المعنی الی القلب مع وصول اللفظ الی السمع(الجرجانی، قاهره ص 27)

«در میان مردم کسی نیست که او(ابراهیم بن هشام) را ماند مگر مرد صاحب ملکی که پدر و مادرش مردی باشد که پدرش بدو شبیه و نزدیک باشد(یعنی مثل آن ابراهیم کسی جز پسر خواهر او یعنی هشام نیست)

توجه کنید که آیا تنفرانسان ازاین بیت متوجه الفاظی است که درآن بکار رفته یا حرفی که آن الفاظ را ساخته (وآیا درآن بیت با لفظی ناسازگار روبرو گشته ای) یا اینکه برعکس ملالت و تنفر انسان ازاین بیت متوجه عدم ترتب و نظم معانی مرتبی است که درذهن تنظیم شده و همین معانی دربیت بطور آشفته و نامرتب آمده است؟ این تکلف پیدا نشده جز درسایه اینکه الفاظ درآن برطبق معانی ذهنی ما نیامده است و شنونده نمی تواند غرض آن را دریابد مگر اینکه تقدیم و تأخیری درالفاظ بکاربندد مانند کسی که اجزای یک چیز را به هرطرف انداخته باشد آنگاه برطبق هندسه آنها را با اشکال منظمی نظم و سامان بدهد. اکنون که این مسئله بی آنکه دیگر شکی درآن برتو عارض شود روشن شد به اشعاری بنگر که از جهت الفاظ به آنها میل و رغبت نشان می دهند و آنها را به صفات سلاست و سهولت توصیف می نمایند و درحق آنها می گویند: ابیاتی همچون آب روانند و لطافت هوا و طراوت باغها و گلزارها دارند و یا همچون نسیمی هستند و یا باده یی که به کردار چشمه های بهشت جاری و روانند و دیده ها را به سوی خود می کشند و همچون دیبای خسروانی و حریر یمانی که بر بازوی فروشندگان و بازرگانان پهن شده خودنمایی و جلوه گری می کنند. نمونه ای از اینگونه ابیات را اینک ملاحظه کنید:

«آن گاه که از منا عمل حج بجا آوردیم و مسح کنندگان ارکان کعبه را مسح کردند

وبارهای ما بر پشت اشتراں سیاه بسته شد و کسی که بارش را بسته بود منتظر کسی که به گاه عصر بار می بست نگردید
ما به سخنان دلکش و نیکو شروع کردیم و رودخانه ها سیل آسا بر گردن اشتراں راهوار ما جاری گردیدند«

اکنون بصیرت و اندیشه خود را در این ابیات بگمارید و با تاملی نیکو که از حُسن رای تجاوز نکند به داوری بنشینید و ببینید آیا برای خوشحالی و مدح و ستایشی که مردم نثار این ابیات می کنند عاملی موثر به جز استعاره ای که در آن ذکر شده و کاملا به غرض اصابت کرده و ترتیب و نظمی که بیان، با آن کمال یافته است، می توانید چیزی بیابید. این بیانی است که معنی را به قلب می رساند به همراه لفظ که به گوش می رسد« (جرجانی، 1361 ص13)

ابوحیان توحیدی(متوفی 400 هجری)

علی بن محمد بن عباس توحیدی ملقب به ابو حیان توحیدی (312-400 هجری) با آثاری همچون «المقابسات«، «البصائر والذخائر«، «الهوامل و الشوامل« و «الامتاع و الموانسه«، از دیگر نامداران عرصه شعر و ادب است. مهمتر آن که آراء زیبایی شناسی هنری او، که بخشی از آنها را دکتر عفیف بهنسی در کتاب «علم الجمال« عند ابی حیان توحیدی و مسائل فی الفن« جمع آوری نموده، وی را به یکی از برجسته ترین فلاسفه هنر اسلامی و منتقد ادبی تبدیل نموده است نمونه ای از نقد ابوحیان در پی می آید:

171# گفتار او (شاعری به نام سلامی) شیرین است و سخن او چنان آراسته، که گویی لبخندی بر لب ابراست. مضمون آن لطیف و شکل آن زیبا و ظریف است، گفتار او بر دل می نشیند و روح را به بازی می گیرد و آن را سبک می گرداند و خنکا می بخشد. اما کلام حاتمی الفاظ درشت و مضامین پیچیده دارد، گویی عربی بدوی است که شهرنشینی را نیاموخته و بر راه دیگران نرفته است. محفوظات او بسیار و گفتار او چه در نظم و چه در نثر از روانی و سلاست بی بهره است، آن چه را می خواهد بیوشاند، آشکار می کند و آن چه را می خواهد پاک و صاف سازد، تیره و مکدر می گرداند... این جلیات شعرش دیوانه وار است الفاظ متفاوت دارد و از صنعت بدیع دور است. ترفندهای ادبی بسیار به کار می گیرد و زینتهای گونه گونه به خود می آویزد، ذهن او کوتاه و نارساست و کلام او پر از زواید است. دورویی او کارش را رواج و رونق بخشیده و شهرت او را فریفته و مغرور ساخته است؛ (حسین الصدیق، 1383، ص 240)

نتیجه:

می توان نمونه های بسیار دیگری از قرون اولیه اسلامی در این ارتباط ذکر نمود گرچه همین مقدار، به کفایت از عصری پویا با اندیشمندان خبیر، عالم و منتقد خبر می دهد. ادبا و علمایی که در عرصه نقد ادبی، آثار بی نظیری را به تمدن اسلامی هدیه نموده و با وضع و تدوین معیارهایی برای نقد، همراه با تاملات وسیع و موشکافیهای عمیق، سنت حسنه نقادی در ادب و هنر ایرانی اسلامی را بنیاد گذاشتند. بی تردید شکوفایی شگفتی بر انگیز نظم و نثر ادبی ایران از قرن پنجم به بعد مرهون حضور بلند این سنت کریم در متن اندیشه، ادب و هنر اسلامی است.

تامل در این آثار نشان می دهد؛ 171#؛ در آن روزگار به معنای سنجش و داوری اشعار (و آثار) بر اساس معیارهایی زیبایی شناختی بوده است. این نقد و فرهنگ نقادی البته در خدمت شعر و ادب بود و نه فن و هنر، لکن همچنان که در ابتدا متذکر شدیم مفهوم نقد ادبی به دلیل حضور ذاتی خیال در ادب می تواند حاوی مفهوم نقد هنر نیز باشد.

مدعای این مقاله تنها اثبات حضور نقد و نیز مفهوم شناسی آن در آغازین قرون شکل گیری تمدن اسلامی بود که ضمن تعریف، نمونه هایی از آن ذکر گردید.

منابع:

- 1- ابن سینا (1405 ه. ق) الشفاء، تحقیق زکریا یوسف، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، قم المقدسه، ایران
- 2- اخوان الصفاء (1426 ه. ق) الرسائل، الجزء الاول، منشورات موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت لبنان
- 3- الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (1367 ه. ق) البیان و التبیین، بتحقیق و شرح، عبدالسلام محمد هارون، الجزء الاول، مطبعه لجنه التالیف و الترجمة و النشر، القاهرة، مصر
- 4- الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (1366 ه. ق) الحیوان، به تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، موسسه التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان
- 5- ابن قتیبه (1363) مقدمه کتاب الشعر و الشعرا ابن قتیبه در آیین نقد ادبی، آ. آذرنوش، موسسه انتشارات امیرکبیر تهران ایران
- 6- توحیدی، ابوحیان (1425 ه. ق) الامتاع و الموانسه، تحقیق عبدالرحمن المصطاوی، نشر دارالمعرفه، بیروت لبنان
- 7- الصدیق، الحسین (1383) زیبایی شناسی و مسائل هنر از دیدگاه ابوحیان توحیدی، ترجمه سید غلامرضا تهمی نشر فرهنگستان هنر، تهران ایران
- 8- دشتی، محمد (1379) نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ موسسه تحقیقاتی امیر المومنین. تهران ایران
- 9- فارابی، ابونصر (1375) کتاب موسیقی کبیر، ترجمه آذرتاش آذرنوش، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران ایران
- 10- بلخاری، حسن (1383) سرگذشت هنر در تمدن اسلامی (موسیقی و معماری) نشر حسن افرا تهران ایران
- 11- قدامه ابن جعفر ابی الفرج (1948) نقد الشعر، تحقیق کمال مصطفی، نشر مکتبه الخانجی (مصر) و مکتبه المثنی (بغداد) عراق
- 12- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (1389 ه. ق) الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد نشر مرکز گفت و گوی تمدنها، تهران ایران
- 13- الجرجانی، امام عبدالقاهر (تاریخ ندارد) اسرار البلاغه، علق حواشیه احمد مصطفی المراعی، مطبعه الاستقامه بالقاهره، مصر
- 14- جرجانی عبدالقاهر (1361) ترجمه اسرار البلاغه، جلیل تجلیل، انتشارات دانشگاه تهران ایران
- 15- زرین کوب، عبدالحسین (1380) آشنایی با نقد ادبی، انتشارات سخن، چاپ ششم، تهران ایران
- 16- سید قطب (؟) النقد الادبی، اصول و مناهجه، چاپ بیروت. این کتاب تحت شماره 109077 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.
- 17- حسین، طه (1982) من تاریخ الادب العربی (العصر العباسی الاول)، الجز الثانی، دارالعلم للملایین، بیروت لبنان
- 18- ضیف، شوقی (1954) النقد، نشر دارالمعارف، القاهرة، مصر